Journal of Research Allegory in Persian Language and Literature
I. A. U. Bushehr Branch
pISSN 2717-431X eISSN 2717-4301

Original Paper

Contradictory allegories of the female face in the educational principles of Masnavi Manavi

Forough Mansouri[1*]

Abstruct

In the field of Persian culture and literature, women have seen various and sometimes contradictory symbols and symbols. The transformation of this element according to the views of poets and writers, has led to the transformation of literary beliefs and texts and in some ways has led to intertextual relations with the works and ideas of others. The purpose of this is that in addition to the positive roles of women, other symbolic elements such as: cunning, lust, intellect, etc. have played a great role in revealing negative mental allegories. The authors of this study have found Masnavi allegories about women in two different positions and based on more coherent concepts. This research has been done by descriptive-analytical method and by examining the allegorical roles of women in Masnavi Manavi.

Based on this research, it is clear that in addition to the positive roles of women, other symbolic elements such as: cunning, lust, intellect, etc. have played a great role in revealing negative mental allegories that Rumi used as an allegory to express his intentions. And used the understanding of his point of view.

The authors of this study have found Masnavi allegories about women in two different positions and based on more coherent concepts.

Key words: Woman, allegory, Rumi, Masnavi

1-Department of Educational Sciences, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran Foroughmansouri@yahoo.com

Please cite this article as (APA): Mansouri, F. (2022). Contradictory allegories of the female face in the educational principles of Masnavi Manavi. *Journal of Pedagogic and Lyric in Persian Language and Literature Studies Quarterly, 14*(53), 112-130.

Creative Commons: CC BY-SA 4.0

DOR: 20.1001.1.2717431.1401.14.53.6.6

Publisher: Islamic Azad University Bushehr Branch / No. 53 / Autumn 2022

Received: 08 Aprill 2022 **Received in revised form:** 19 June 2022

Accepted: 03 August 2022 **Published online:** 20 December 2022

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی
۲۷۱۷-۴۳۱X شاپا چاپی
۲۷۱۷-۴۳۰۱ شاپا الکترونیکی

مقاله پژوهشی

تمثیل‌های متناقض نمای زن در لابه‌لای اصول تعلیمی تربیتی مثنوی معنوی

فروغ منصوری[۱*]

چکیده

زن در عرصه فرهنگ و ادب پارسی، سمبل‌ها و نمادهای گوناگون و بعضا متضادی را به خود دیده است. دگرگونی این عنصر با توجه به دیدگاه‌های چامه سرایان و نویسندگان، به ضرورت سبب دگردیسی باورها و متون ادبی و در پاره‌ای جهات منجر به روابط بینامتنی با آثار و عقاید دیگران گردیده است. هدف این بررسی نمایان ساختن نقش‌های تمثیلی زن در مثنوی معنوی است.

این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به بررسی نقش‌های تمثیلی زن در مثنوی معنوی صورت گرفته است.

بر پایهٔ این پژوهش مشخص می شود افزون بر نقش های مثبت زن، عناصر سمبلیک دیگری مانند: مکر، شهوت، عقل و ... در آشکار کردن تمثیل‌های منفی ذهنی بسیار سهم داشته که مولانا به صورت تمثیلی از این موضوع جهت بیان مقاصد خود و تفهیم نقطه نظرات خود استفاده می‌کرده است.

نویسنده این پژوهش، تمثیل های مثنوی در مورد زنان را در دو جایگاه متفاوت و برپایهٔ منسجم تری از مفاهیم یافته است.

کلید واژه: زن، تمثیل، مولانا، مثنوی

۱-گروه علوم تربیتی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران Foroughmansouri@yahoo.com

لطفاً به این مقاله استناد کنید: منصوری، فروغ. (۱۴۰۱). تمثیل‌های متناقض نمای زن در لابه لای اصول تعلیمی تربیتی مثنوی معنوی. *فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*. ۱۴(۵۳)، ۱۳۰-۱۱۲.

DOR: 20.1001.1.2717431.1401.14.53.6.6

حق‌مؤلف© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر / شماره پنجاه و سوم/ پاییز ۱۴۰۱ / از صفحه ۱۱۲-۱۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۹ **تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۱/۰۳/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۲ **تاریخ انتشار بر روی اینترنت:** ۱۴۰۱/۰۹/۲۵

مقدمه

زن در فرهنگ ما دارای خصلتی دوگانه است، یا کام‌بخش است، یا بارگیر، گاه منبع الهام است و گاه سرچشمه لذت و خوشی، هم وسیله بی‌بند و باری، شهوت و تمنا و کام‌جویی است و هم پناهگاه مرد، مادر و آفریننده و نگاهبان زندگی. اگر مرد تجسم خیر باشد، زن نماد شر است. در همین رابطه است که زن را شیطان می خوانند، که این خود ریشه در فرهنگ هلنی دارد. هر آن کس که عاشق شیطان شود، و دل بدو بندد، دیوانه می شود، مجنون گشته، سرگردان می گردد. هراس از زن در فرهنگ اسلامی ریشه در ترس از فتنه‌انگیزی آنان دارد. با ازدواج باید زن را در حصار خانه مهار کرد. لذت جنسی نیز باید در پشت پرده این حصار بماند. مرد حاکم بر تاریخ است، هم او در برتری خویش بر زن، در طول تاریخ هزاران چاره جُسته و می جوید. فکر می کند و بر جامعه می قبولاند که طبیعتِ زنِ جفت‌جوی و شهوت‌ران، در تن‌کامی سیرایی‌ناپذیر است، سرشت بد و فاسد زن، عامل شهوت‌پرستی و بی‌بند و باری لگام‌گسیخته اوست. میل جنسی زن تابع هیچ قاعده و قانونی نیست، او همواره مشتاق آمیزش است و در این راه حد و مرزی نمی شناسد. مرد باید این موجود ویرانگر و مفسده‌انگیز را مهار کند. تنها یک مرد قادر به ارضای زن نیست، بر این اساس زن در زندگی، سرکش و مفسده‌جو است. پنداری زن باید بپذیرد که غریزه جنسی او چیزی خارج از اوست، چیزی ورای اراده و خواسته‌اش عمل می کند و زن صالح باید بکوشد تا خود را از آن دور نگاه دارد. زن فتنه‌انگیزِ کام‌جو اگر توقعات جنسی‌اش برآورده نشود، برای نظام اجتماعی خطرناک است. مرد مجبور است تا او را از نظر جنسی راضی نگاه دارد تا در نظام امور خللی ایجاد نشود. به روایتی دیگر، می توان به این نتیجه رسید که قدرت جنسی می تواند نظم جامعه را درهم بریزد.

بیان مساله

پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم در تاریخ ایران، برهه‌ای بسیار مهم اما بسیار پرآشوب و فتنه است. ایران و اسلام در آن روزگار به لحاظ مرزی بسیار پیشرفته بود. حاکمان بی‌لیاقت و سلطه‌گر از دامنه کوه‌های هندوکش تا رود جیحون، دریاچه آرال، سواحل خزر، قفقاز، آسیای صغیر، تمام شمال آفریقا، عربستان و پاره‌ای از جنوب اسپانیا سلطه خود را گسترده بودند؛ همه این سرزمین‌های پهناور در زیر بیرق اسلام گرد آمده بود، اما درگیری‌های بین فرمانروایان سلسله‌های گوناگون، آسایش را از مردم سلب کرده بود. خوارزمشاهیان بر بیشتر سرزمین‌ها تسلط داشتند. پایتخت آنان خوارزم در ساحل جیحون و در جنوب آرال بود، اما حکومت‌های محلی دیگر چون اتابکان در آذربایجان و سلغریان در

فارس و فرمانروایان هزار اسبی در لرستان حکومت می‌کردند. این دوره از نظر علوم، فلسفه، ادب و تصوف دوره‌ای بس درخشان است، اما از نگاه اجتماعی، تباهی و انحطاط اخلاقی و اختلافات فرقه‌ای میان نحله‌های اهل سنت، جماعت، شیعه، فلاسفه و متصوفه در اعلی درجه و از همه مهم‌تر از اواخر قرن پنجم تاخت و تاز صلیبیان به مرزهای غربی بلاد اسلام دروازه‌های فتنه و بلا را به روی مسلمانان باز کرده بود و اما در قرن بعد یعنی قرن ششم، هجوم تاتار سرزمین ایزدی ما را غرق پریشانی و ناامنی کرده بود. باید پذیرفت که از این بادهای سرد و سموم که بر صحنه بوستان ایران زمین وزیدن گرفته بود، نجم‌الدین رازی یا بعد از او ملای روم تولد یافتند و درخشیدند.

در مثنوی پیرامون زن دو نوع نظر وجود دارد ، و یا دونوع از ابیات در این رابطه وجود دارد ، در پاره ای از ابیات مولانا زن را به دید عرفی آن زمان که نگاه به زنان منفی بوده و زن را نماد ضعف و کم خردی و اغوا گری به شمار می آمده است و مولانا به صورت تمثیلی از این موضوع جهت بیان مقاصد خود و تفهیم نقطه نظرات خود استفاده می کرده و به هیچ عنوان دیدگاه حضرت خداوندگار در رابطه با زن نمی باشد . نگاه مولانا به زن- تهذیب شده- نگاهی کاملاً محترمانه و انسانی بوده است ، چنانچه مولانا صریحاً بامحصور کردن زنان مخالفت کرده است . در همین رابطه ایشان در فیه مافیه می فرمایند:

«همین زنان که از فرط فراوانی حتی سگان نیز به آن رغبتی نمی کنند، اگر منع کنی همگان بدان رغبت آرند . الانسان حریص علی ما منع . هر چند که زن را امر کنی که پنهان شو ، وی را دغدغه خود را نمودن بیشتر شود و خلق را از نهان شدن او ، رغبت به آن زن بیش گردد . پس تو نشسته ای و رغبت را از دو طرف زیادت می کنی و می پنداری که اصلاح می کنی» !! (مولوی،۱۳٦۲، ۷۳)

برای پی بردن به نظرات و عقاید مولانا در مورد زنان نمی توان تنها بر بنیان ظواهر، حکایات و تمثیلات حکم راند که در این صورت داوری آگاهانه نخواهد بود . اگر به این نکته یقین داشته باشیم که گردآوری مطالب مثنوی جوششی – الهامی بوده است و نه تألیفی ، لذا روح و رنگ و گفتار مثنوی تناسب با نوع حال و نگرش آن زمان گوینده دارد و گرایش ها و نگرش ها در هر زمان خواسته و ناخواسته بر اثر موثّربوده اند. بر همین مبنا، این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوال مهم است که تمثیل های متناقض نمای زنان در مثنوی کدامند و مولانا چگونه از این تمثیل ها بهره برده است؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

تمثیل یکی از ابزارهای مهم شعرا در کاربرد مفاهیم در اشعار است که مولانا نیز یکی از زبدگان در این زمینه است؛ بر همین اساس بررسی و تحلیل تمثیل های او در نشان دادن نقش زنان، می تواند مشخصه های برتر او را در بیان بن مایه های تمثیلی(سطح درونی و بیرونی) نسبت به گذشتگان آشکار سازد.

پیشینه پژوهش

در این خصوص تا کنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. سکینه کوهی(۱۳۹۵) در پایان نامه خود تحت عنوان«سیمای زن در دیوان خاقانی و مثنوی و مقایسه هر دو» به بحث زنان در مثنوی به صورت یکپارچه پرداخته است. شهباز خلیلی(۱۳۹٤) در پایان نامه خود تحت عنوان «زن و نمادپردازی های عرفانی در مثنوی های عطار» به چهره زن در اشعار عطار پرداخته است. اکرم مومنی(۱۳۸۸) در پایان نامه خود تحت عنوان«شخصیت پردازی زن در حدیقه الحقیقه، مثنوی و منطق الطیر» به بررسی تصاویر زن در این سه کتاب پرداخته است. ستاره سلطانی(۱۳۹۱) نیز در پایان نامه خود تحت عنوان«زن در مثنوی» به بررسی تصاویر زن در مثنوی پرداخته است که باز هم هیچ اشاره ای به تناقضات تصاویر نکرده است. لیلا شباهنگ(۱۳۹۸) هم در پایان نامه خود تحت عنوان«سیمای زن در شاهنامه قسمت اساطیری و مقایسه آن در مثنوی» به مقایسه ای بین تصاپیر زن اسطوره ای شاهنامه و زنان مثنوی نموده است. همچنین تحقیقات دیگری نیز در خصوص مثنوی و مفاهیم زن در مثنوی صورت پذیرفته است که هیچ یک به موضوع مورد نظر اشاره ای نکرده اند.

سوالات تحقیق

سوال اصلی:

نقش های تمثیلی متناقض زن در مثنوی معنوی چیست؟

سوال فرعی:

این دو نوع تمثیل متناقض در مثنوی چگونه نمایان شده است؟

اهداف تحقیق

هدف کلی: آشنایی با تمثیل و کارکرد آن در مثنوی

هدف جزئی: آشنایی با تمثیلات متناقض زن در مثنوی معنوی

روش پژوهش

این پژوهش به شیوهٔ توصیفی تحلیلی به بررسی کلی تمثیل های متناقض زن در مثنوی مولانا خواهد پرداخت.

بحث و بررسی

تمثیل و روایت تمثیلی

تمثیل در واقع امری است که امکان وقوع آن در عالم حس و ماده ممکن نباشد. این اصل خودبه خود سبب می‌شود تا تمثیل از آن جهت که زائیده ذهن بشری است وجهی در این عالم داشته باشد و از آن حیث که به وقوع امری در ورای عالم حس حکم می‌کند وجهی در عالم ماوراء پیدا کند و مخاطب با تمسک به آن به عالمی دیگر سفر کرده و به کسب تجربه‌ای ورای تجربهٔ محسوس همیشگی‌اش نایل می‌گردد.

«تمثیل»، از ریشهٔ «مِثل»، و «مَثَل» (به معنای شِبه و شَبه) و ازلحاظ لغوی به معنی «مثل آوردن...و شبیه آوردن » است و علاوه بر اینکه در علم بلاغت، شاخه ای از «بیان» و گونه ای از «تشبیه» است به عنوان نوعی از داستان گویی، شیوه ای از روایت است که درونمایه ای غیر داستانی را با لفافه ای از ساختار داستانی می پوشاند. «این معنا از تمثیل را می توان معادل با همان مفهومی در نظرگرفت که در ادبیات غرب از «الگوری » اراده می کنند. «allegory» از ریشهٔ « allegoria» یونانی و به معنی طور دیگر سخن گفتن است» (نولس، ۱۹۹۳: ۱۱). یعنی در این شیوه به جای بیان مستقیم مفاهیم ذهنی به منظور انتقال بهتر و تأثیر گذاری بیشتر، آن را در قالب مثالی می ریزیم که یکی از پرداخته ترین و کهن ترین کاربردهای آن، «داستان» یا «قصهٔ تمثیلی» است. «این اصطلاح، اغلب برای داستانی به کار می رود که نویسنده اش از شخصیت ها یا اعمال ضمنی داستان خود، معنایی فراتر از معنای ظاهری آنها منظور کرده است که این لایهٔ زیرین معنایی نسبت به اصل داستان، جنبه های معنوی واخلاقی بسیار بیشتری را شامل می شود»(شاو،۱۹۷۲: ۱۰)

واژه تمثیل در بیشتر مواقع به علت پنهان بودن معنی و مقصود شاعر یا نویسنده از بیان آن، با رمز اشتباه گرفته می شود. «در تمثیل، ظاهر متن به منزلهٔ حجابی است که معنی و مقصود مورد نظر نویسنده یا شاعر در زیر آن پنهان است و نویسنده خود هیچ اشارهٔ صریحی به معنی مکتوم در متن

نمی کند یا به عبارت دیگر، خود به تفسیر آن نمی پردازد حال آنکه رمز نوعی علامت قراردادی است که نویسنده در پیش خود قرارداد میکند و اگر آنها را در شبکه‌هایی از پیوندها و ارتباط ها قرار دهد به طوری که مخاطب با کمی تأمل به آن دست یابد تمثیل رمزی ساخته می شود».(پور نامداریان،۱۳۷۵: ۲۲۸)(آورند،۱٤۰۰: ۸)

اندیشه های تمثیلی دوگونه بینی و دگربینی زن در اشعار مولانا

نگاه مولانا به زن، نگاهی متفاوت و دوگانه است. البته این نظرهای متضاد و نگاههای دوگانه جای شگفتی به جای نمی گذارد، زیرا هر گاه شاعر، تحت تإثیر فرهنگ رایج و واقعی جامعه قرار دارد همانند جامعه می اندیشد و سخن، موافق مزاج آن می گوید. فرهنگ رایج و واقعی جوامع گذشته به شدت ضد زن بوده است و البته این حالت هنوز از تن جامعه به کلی بیرون نرفته است. شاعر نیز هنگامی که تحت تإثیر فرهنگ جامعه بوده ضد زن سروده است و هر گاه از فرهنگ آرمانی تإثیر پذیرفته و سر عقل آمده, انسانی اندیشیده است و از در صلح با زن در آمده و او را ستوده است.

از نظرگاهی ساده‌اندیشانه به آرای بزرگانی چون مولانا که به ساختار آثار ادبی و غیر آن درآمده است نگاه کنیم نمود بیرونی الفاظ و کنایات و قصص و تمثیلات خاطرمان را مکدّر خواهد نمود و داوری تیره‌ای در حق آنان خواهیم داشت، مثلاً در مثنوی مواردی که الفاظی رکیک به کار رفته است کم نیست. به کارگیری این واژه‌ها در محضر عموم شاید در زمان خود مولانا نیز قبیح شمرده می‌شده، که اگر با رویکردی سطح نگر به مصاف آنها برویم و بستر تاریخی، دلایل اخلاقی، تعمدات شخصی و ... را در نظر نیاوریم تصور کژی از آن خواهیم داشت و شاید آن را در ردیف هزلیات طبقه بندی کنیم و نه تنها خود انگیزه‌ای بر مرور مکرر این اثر پیدا نمی‌کنیم که با اظهار داوری که بر آن تصور ابتنا یافته، مانع بهره‌مندی دیگران از این سرمایه عرفانی – اخلاقی خواهیم شد. اندیشه دو گونه بینی دگر بینی مرد و زن در مثنوی معنوی هم اینچنین است، اگر به درستی به واکاوی سمفونیکی ابیات پرداخته نشود آن نگاههای آفاقی و عینی بلند را در پای توهّمی بی بنیاد قربانی خواهیم کرد. اما چنانچه در طی مقاله نشان داده خواهد شد، با تمام مثبت اندیشیهای مولانا، از دید او شخصیت زن منفی است مگر این که مورد تهذیب و تعلیم، به ویژه توسط مرد قرار گیرد.

سمبل‌های مثبت زن در مثنوی معنوی

در زینه های گوناگون ایپوس در مثنوی معنوی، بسیاری از موارد دلایلی سترگ بر خوش بینی مولانا نسبت به زن وجود دارد که در زیر به آنها اشاره می کنیم:

۱- توقیر و تحکیم

زن در حریم خانواده، از دیدگاه مولانا ارزش خاصی دارد. در شعر او همسر مهم ترین انگیزه ی مرد در فعالیت‌های روزانه و تحمل بار گران زندگی است. بسیاری از حکایت‌ها و تمثیل‌های مولانا در زمینه ی خانواده و با بازیگری همسران ساخته شده است و این نشان می دهد که او در بیان معارف و حقایق ، از زندگی عادی و روزمره ی مریدان خویش در خانواده الهام می گرفته است. حتی عشقبازی زن و مرد در حریم خانواده و رابطه‌ی زناشویی در ذهن مولانا و تخیل او، بر خلاف سنت شاعران، شعرآفرین شده و چنان مقبول افتاده که آن را تکرار هم کرده است.

در جای دیگر با الهام از این قضیه می گوید عشقبازی فقط به زن و شوهر اختصاص ندارد ؛ تمام اجزای عالم مثل حادث و قدیم و عین و عرض در حال عشقبازی با یک دیگر هستند، منتهی هر یک به نوعی مخصوص خود . سپس در مقام مصلح اجتماعی و با نگرش کاملاً دینی مخاطب خود را به رعایت خوش‌رفتاری و عدالت با همسر فرا می خواند و او را هشدار می دهد که آیا در آن شب عروسی ، همراه عروس، او را به عنوان امانتی خوش به تو نسپرد؟ پس توجه داشته باش که هر رفتاری را تو با او داشته باشی، خدا هم با تو خواهد داشت.

از طرفی دیگر مولانا زن را در داستان تمثیلی وحی کردن حق به موسی، از این حیث که تنها پناه کودک است، همانند خداوند که تنها پناه انسان است، سمبل خداوند می داند:

گفت چون طفلی به پیش والده — وقت قهرش دست هم در وی زده
خود نداند که جز او دیار هست — هم از مخمور هم از اوست مست
مادرش گر سیلیی بر وی زند — هم به مادر آید و بر وی تند
از کسی یاری نخواهد غیر او — اوست جمله شر او و خیر او

(مثنوی، د ٤، ب ۲٦-۲۹۲۳)

در جایی در حاکایت تمثیلی دیگر می گوید:

حق مادر بعد از آن شد کآن کریم — کرد او را از جنین تو غریم
صورتی کردت درون جسم او — داد در حملش ورا آرام و خو
همچو جزو متصل دید او تو را — متصل را کرد تدبیرش جدا
حق هزاران صنعت و فن ساختست — تا که مادر بر تو مهر انداختست
بینی طفلی بمالد مادری — تا شود بیدار وا جوید خوری

کاو گـــرسنه خفته باشد بی خبر و آن دو پستـــان می‌خلد از بهر در
دایـــه و مـــــادر بهـــانه جو بود تا کـــه کی آن طفل او گریان شود
طفـــــل را چون پا نباشد مادرش آیـد ریـــــزد وظیفه بـــــر سرش

(مثنوی، د ۳، ب۲۷-۲۸۲۰)

۲- سمبل عشق الهی و روح جان

زن به خصوص در کسوت مادر، نماد عالی‌ترین تجلیات عشق حقیقی است؛ چراکـه آگاهانـه پـای بـه راهی می‌گذارد که می‌داند غایت آن هیچ‌گونه منفعت مادی به همراه ندارد. در متون عرفانی مـا عشـق، همیشه برانگیزاننده و رخوت‌زدا بوده و عاشقان در راه پرخطری گام می‌گذاردند که فرجام آن فداکردن همه داشتنی‌های متعارف بوده است. حتی عاشقان از منظر مولای روم همچون بیمارانی تشبیه شده‌انـد که بیماری استسقاء داشته‌اند. همان بیماری که فرد به نحو دور از انتظار و فزاینده‌ای تشـنه مـی‌شـود و دما دم مطالبه آب می‌کند، در حالی که می‌داند همین آب زیاد نوشیدن او را خواهد کشت؛ اما او گریـز و گزیری از این مهم ندارد. مولوی این تعبیر لطیف از حال و روز عاشقان را در مثنـوی شـریف خـود تمثیل وار این‌گونه بیان می‌کند:

گفت من مستسقیم، آبم کشد گرچه می‌دانم که هم آبم کشد
هیچ مستسقی به نگریزد زآب گر دو صد بارش کند مات و خراب
گر بیاماسد مرا دست و شکم عشق آب از من نخواهد گشت کم
گویم آنگه که بپرسند از بطون کاشکی بحرم روان بودی درون

(مثنوی، د ۳، ب ۸۷-۳۸۸٤)

هنر مادر معنای اصیل آن چیزی جز حکمت معنوی نیست. این وجه انگیزه‌سازانه زن که در خم و خیز دشواری‌های ذهنی و ذوقی جوامع، به حل گره‌های به ظاهر ناگشودنی پرداخته و محرک زندگی بوده است و شور حیات را در رگ‌های افسرده به جریان انداخته است، انصافاً مصدر پژوهش‌های بسیاری است که تاکنون از آن غافل بوده‌ایم. در واقع یکی از عالی‌ترین جلوه‌های وجودی زن، جنبه معشوقی اوست. در هنر بسیاری از سرزمین‌ها مانند هنر و ادبیات فولکلور هند، خداوند هم زیباست و هم معشوق است و از این روست که زن را شبیه‌ترین موجود به خود آفرید. در هنر ما که همیشه از رایحه ریحان‌زاران پرشکوه عرفان آکنده بوده، زن، نماد عشق است. اما نه عشق مجازی که پایه‌های هنر مبتنی

بر غرب فکری بر آن گمارده و گذارده شده است. عشق مجازی، خود به دو بخش حیوانی و نفسانی تقسیم می‌شود. مبداء عشق حیوانی، شهوت جسمانی و لذت بهیمی است. عاشق در اینجا تنها به ظاهر معشوق توجه دارد و بس. عشق نفسانی هم از مشابهت ذاتی میان نفس عاشق و معشوق نشأت می‌گیرد. معیار زیباشناسانه در اینجا، نفس عاشق است.

در هنر و ادبیات ما، عشق دو جلوه بزرگ دارد: نخست: عشق انسانی که با مثنویهای رودکی و عنصری آغاز می‌شود و در مثنویهای نظامی به اوج خود می‌رسد و نمادهای انسانی بزرگی چون لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین را می‌پروراند. جلوه بزرگ دیگر عشق در هنر ما عشق الهی است. این عشق برای نخستین بار در مثنوی‌های سنایی جلوه‌گر شد و سپس با واسطه عطار به مولوی رسید. در دیوان خواجه شیراز است عشق انسانی به شیواترین شیوه ممکن با عشق الهی پیوند می‌خورد و اعتلایی در خور توجه می‌یابد. در جای جای هنر این سرزمین همیشه حکمرانی از آن عشق است و «زن» مولد عشق. زنی که برخلاف هنرهای نفسانی و اروتیک نه خنیاگر است و نه واسطه عیش و نه برده هوس. در هنر ما- به خصوص در هنر و ادبیات دفاع مقدس – «زن» به چنان جایگاه رفیع و لطیفی می‌رسد که در هیچ یک از حوزه‌های هنر به آن مایه و پایه نرسیده است و آن حماسه‌ساز بودن است. در فرهنگ ما، زنان با ادراک وسیعی از ماهیت عشق عارفانه و موحدانه، نه فقط خود حماسه می‌شوند بلکه خود – حماسه زاد می‌شوند. زیرا همه‌ی فرزندان سبز حماسه از دامان این شیر زنان بپا می‌خیزد.

نیکلسون مطلبی را از شرح ولی محمد اکبرآبادی که از شارحان مهم مثنوی است، نقل می‌کند که "باید دانست که شهود حق سبحانه، مجرد از مواد ممکن نیست و شهود او در ماده انسانی کامل‌تر است از شهود او در غیر انسانی و در افراد انسان شهود او در زن کامل‌تر است از شهود او در مرد، زیرا که شهود حق یا به صفت فاعلیت است یا به صفت منفعلیت یا به حسب هر دو که هم فاعل باشد و هم منفعل. پس مرد وقتی که مشاهده کرد حق را در ذات خود، از حیثیتی که ظهور زن از مرد است، مشاهده کرد حق را در فاعل، و وقتی که مشاهده کرد حق را در ذات خود، بی‌ملاحظه ظهور زن از خویش، مشاهده کرد حق را در منفعل چرا که وی منفعل است از حق بلاواسطه که مخلوق اوست و وقتی که مشاهده کرد حق را در زن، پس مشاهده کرد در فاعل و منفعل هر دو و فاعلیت حق در صورت زن از آن است که در این مظهر تصرف می‌کند در نفس مرد تصرف کلی، و می‌گرداند مرد را منقاد و محب خود و انفعالیت حق در مظهر زن آن است که حق در این مظهر محل تصرف مرد است و محکوم امر و نهی اوست، پس شهود شخص، حق را در زن مشاهده حق است در صورت فاعلیت و منفعلیت هر دو، پس کامل‌تر باشد از شهود در جمیع مظاهر؛ و همین است غرض حضرت مولوی از

این مصراع که خالق است آن گوییا مخلوق نیست چه ذات حق سبحانه صاحب هر دو صفت فعلی و انفعالی است و زن مظهر این هر دو، پس خالق باشد نه مخلوق.(مولوی، ۱۳٦۲،۱۷۳)

پرتو حق است آن، معشوق نیست خالق است آن گوییا مخلوق نیست

(مثنوی، د ۱، ب ۲٤۳۷)

او جلوه ای از خالق در کسوت مخلوق معشوق است. به همین خاطر هر چند در ظـاهر مـردان غالـب اند ولی مغلوب زنان هستند:

آب غالب شد بر آتش از نهیب ز آتش او جوشد چو باشد در حجاب
چونکه دیگی در میان آید شها نیست کرد آن آب را کردش هوا
ظاهرا بر زن چو آب ار غالبی باطنا مغلوب و زن را طالبی

(مثنوی، د ۱، ب ۲۹-۲٤۳۱)

مولانا با صراحت تمام می‌گوید که زن مظهر جمال الهی است و از همه مهم‌تر آن‌که خداوند را به او تشبیه کرده است و این از شگفتی‌های روزگار است که مولانا بدان اشارت دارد:

رو و خال و ابرو و لب چون عقیق گوییا حق تافت از پرده رقیق
دید او آن غنج و برجست سبک چون تجلی حق از پرده تنک

(مثنوی،د ۵، ب ۹٦۱-۹٦۰)

مولانا با نوعی تشبیهات تمثیلی بدیع درباره زن، او را به عرش می‌برد و حتی جمال و زیبایی خداوند را به او تشبیه می‌کند. پیداست که زن در چشم و دل مولانا کرامتی بس بلند دارد. از همه مهم‌تر در بینش مولانا، ارجمندی و عظمت زن آن هنگام بروز و ظهور می‌یابد که ملای روم مقام و منزلت مرشد و راهنمای خلق را از شایستگی‌ها و سزاواری‌های زن می‌داند:

بنگر اندر نُخودی در دیگ چون می‌جهد بالاچو شد زآتش زبون
هر زمان نخود برآید وقت جوش بر سر دیگ و بر آرد صد خروش
که چرا آتش به من در می‌زنی چون خریدی، چون نگونم می‌کنی
می‌زند کفلیز کدبانو که نی خوش بجوش و بر مُجه ز آتش کنی
زان نجوشانم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق و چاشنی

تا غذا گردی، بیامیزی به جان بهر خواری نیستت این امتحان
آب می‌خوردی به بستان سبزوتر بهر این آتش بده‌ست آن آبخور
رحمتش سابق بده‌ست از قهر زان تا ز رحمت گردد اهل امتحان

(مثنوی،د ۳، ب ۱٤-۲۱۱۰)

۳- سمبل آرامش

از نگاه مولانا هدف از خلقت زن آرامش مرد بود که از سوره اعراف آیه ۱۸۹ الهام گرفته بود که میگوید:اوست خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و او از او نیز همسرش را بنا نهاد تا به او آرام گیرد.

چو پی یسکن الیها آفرید کی تواند آدم از حوا برید
رستم زال ار بود، وز حمزه بیش هست در فرمان زال خویش
آنکه عالم بنده گفتش بوده ای کلمینی یا حمیرا میزدی

(مثنوی، د ۱، ۲٤۲٦-۸)

٤- سمبل پیر طریقت

حکایت نخود و کدبانو، مسئله پیر و مرشد و راهنما و راهبر را مطرح می‌کند که در کمتر متنی این‌گونه شایستگی‌هایی برای زن شمرده شده است. اگر مادر بودن زن را عمده کنیم ـ که این‌گونه هم هست ـ آن‌گاه معلوم می‌گردد که این همه تأکید برای چیست. لذا در داستان تمثیلی نخود و کدبانو مقام و جایگاه پیر را با ساده‌ترین شکل بیان می‌کند و آن جایگاه را به او می‌دهد و می‌سراید که هنوز آن کسانی‌که به جد درصدد احیای حقوق اساسی زن هستند به این معنی نرسیده‌اند.

پیر، پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر

(مثنوی، د ٦، ب ۲۳٤۱)

سمبل های منفی زن در مثنوی معنوی

اگر مثنوی معنوی را به صورت یک اُبژه در نظر بگیریم، اگزیستانس زن در اشعار آن نمادهای مختلفی را به خود می گیرد . از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- سمبل نفس

مولانا در اشعار تمثیلی زیر نفس انسان را زن و عقل او را مرد می داند و مخالفت زن و شوهر را در نزاع و مشاجره ی خانوادگی به مخالفت نفس با عقل تأویل می کند؛ زیرا زن مایحتاج زندگی را می خواهد و شوهر او را به صبر و توکل فرا می‌خواند:

ماجرای مرد و زن افتاد نقل
آن مثال نفس خود می دان و عقل
این زن و مردی که نفس است و خرد
نیک بایسته ست بهر نیک و بد
زین دو بایسته درین خاکی سرا
روز و شب در جنگ و اندر ماجرا
زن همی خواهد حویج خانقاه
یعنی آب رو و نان و خوان و جاه
نفس همچون زن پی چاره گری
گاه خاکی گاه جوید سروری
عقل خود زین فکرها آگاه نیست
در دماغش جز غم الله نیست

(مثنوی، د ۱، ب ۲۲-۲٦۱٦)

و در جایی دیگر می‌آورد:

وای آنکه عقل او ماده بود
نفس زشتش نر و آماده بود
لاجرم مغلوب باشد عقل او
جز سوی خسران نباشد نقل او
ای خنک آنکس که عقلش نر بود
نفس زشتش ماده و مضطر بود

(مثنوی، د ۵، ب ۲٤٦۲-٦٤)

نمادپردازی همواره بر مبنای تشابه میان نماد و مدلول نماد صورت می گیرد. تشابه میان نفس و زن از دیدگاه مولانا، چنان که در موارد پیشین ملاحظه شد، دنیاخواهی و راحت طلبی است .

داستان کنیزک و پادشاه، داستان پادشاهی است که عاشق کنیزک خود شد. از این عشق بیماری به سراغ او آمد و چون طبیبان در درمان او ناتوان ماندند، با درخواست از خدا، طبیبی الهی به کار درمان او همت گماشت. او در نهایت دریافت که کنیزک عاشق یک زرگر است. به فرمان طبیب کنیزک را به عقد زرگر درآوردند و سپس با کشتن تدریجی زرگر، از طریق زهر، نظر کنیزک به طرف پادشاه جلب شد. ما می‌توانیم شاه را کنایه از روح بشری بدانیم؛ چرا که روح بشری، بلند مرتبه است و کنیزک را نماد تن یا نفس در نظر بگیریم. طبیب نیز می‌تواند نماد عارفانی باشد که بی‌عرفانند و طبیب الهی، نماد اولیایی که بشر بدون استمداد از آنان نمی‌تواند مسایلش را حل کند. (ر.ک .زرین کوب، ۱۳۸۲، ٦٥)

این داستان، داستانی رمزی است از هجرت انسان که قرار گرفتن آن به دنبال نی‌نامه معنادار است. مثنوی محصول زمانی ثابت نیست؛ بلکه فرا زمان است. بنابراین این داستان، داستانی رمزی است درباره تقید روح به عالم بالا و رهایی از بندهای مادی که برای این دریافتن این هدف، به طبیب الهی نیازمند است. البته باید توجه داشت که نفس به معنی «روح و جان» هم هست و در این معنی ، نماد منفی نیست. علاوه بر این در زبان عربی به لحاظ قائل بودن جنسیت برای اشیاء و اسامی، واژه ی نفس، مؤنث تلقی می شود:

این حمیرا لفظ تأنیث است، و جان نام تأنیثش نهند این تازیان
لیک از تأنیث جان را باک نیست روح را با مرد و زن اشراک نیست
از مؤنث و ز مذکر برترست این نه آن جانست کز خشک و ترست

(مثنوی، د ۱، ب ۱۹۷٤-۷٦)

و در جایی دیگر می‌گوید:

چه ها می کند مادر نفس کلی که تا بی لسانی بیابد لسانی

(کلیات شمس، ج۷، ص ۱۰)

در جایی دیگر از بلقیس نام می برد، اما باید توجه داشت که مولانا از دیدگاهی دیگر، او را پیش از پذیرفتن دعوت سلیمان، نماد نفس اماره دانسته که هدهد عقل در گوشهٔ سرایش نشسته، هر لحظه منقار اندیشه بر سینهٔ وی می‌کوبید تا از خواب غفلت بیدارش کرده، نامه به او عرضه دارد.(مولوی، ۱۳٦۳، ص٦۲)

۲- ریاکاری

مورد دیگری که مولانا به آن اشاره می کند، ریاکاری است:

هلا ای نفس کدبانو، بنه سر بر سر زانو ز سالوس و ز طراری نگردد جلوه این معنی

(کلیات شمس، ج ۷، ص ۱۲۱)

۲- سمبل دام

در داستان مفتون شدن قاضی بر زن جوحی ، جوحی از شدت فقر، زن زیبا خود را وادار می دارد کـه مردی هوسباز را به بهانه کام به دام اندازد که مکر و افسون زن قاضی را به گرفتار می کند:

جوحی هر سالی ز درویشی به فن رو به زن کردی که ای دلخواه زن

چون سلاحت هست رو شیدی بکیر تا بدو شانیم از صید تو شیر

قوس ابرو تیر غمزه دام کید بهر چه دادت خدا از بهر صید

رو پی مرغ شگرفی دام نه دانه بنما لیک در خوردش مده

(مثنوی، د٦، ب ٥٢-٤٤٤٩)

۳- سمبل آزمون

از نظر مولانا زیبایی زن آزمون بزرگی بر سر راه مرد است، اما خود زن نیز در این آزمون خطیر آزموده می‌شود. به دیگر سخن، زن هم آزمون است و هم آزموده، شاید موفقیت وی در این آزمون دشوارتر از موفقیت مرد باشد. زمینه ی غریزی خطا در وجود آدمی مهیاست و ابزارهای آن نیز در اختیار اوسـت؛ حال اگر عقل و تقوا، مهار نفس را رها کنند، مستورگان نیز از لغزش مصـون نماننـد؛ چنـان بـه دلیـل همین مساعد بودن زمینه های نفسانی انسان و حضور دائمی وسوسه های شـیطان ، مولانـا در مواضـع متعددی توصیه می کند که حکایت زن و مرد نامحرم در خلوت، حکایت آتش و پنبه است که در یک چشم بر هم زدن هستی هر دو را خاکستر می‌کند؛ پس اجتناب از لغزشـگاه هـا ضـروری اسـت. او در حکایت ایثار کردن صاحب موصل آن کنیزک را بدین خلیفه می گوید:

هیچ کس را با زنان محـرم مدار که مثـال این دو پنبه سـت و شرار

آتشی بـــاید بشستـه ز آب حـق همچو یوسف معتصم اندر رَهَق

کـــز زلیخـــای لطیف ســرو قد همــچو شیــران خویشتن را واکشد

(مثنوی، د ٥،ب۳۲-٤۱۳۰)

۳- سمبل شهوت

از سویی دیگر زن نماد شهوت قرار می گیرد که بهترین شاهد مثال این مورد داستان شهوت رانی کنیزک با خر خاتون است.(مثنوی، دفتر پنجم)

٤- سمبل رهزن دین

ملای روم در جایی دیگر عشق زن را رهزن دین و دزد عقل و دانش می داند اما به رغم این دو, همچنان با دزد و رهزن دلخوش است و حتی اگر در گور هم روزنی به سیمای زن در منظرش بگشایند با در گور زیستن هم شادمان است. آنگاه یادآوری می کند مرادش از زن, زن پاکیزه خو است و نه هر زنی. سپس به شعرهای دیگر خود که زن را تحقیر می کرده و او را خانه بر همزن می نامیده اشاره می کند و شگفتی خواننده را چنین پاسخ می دهد که سخن آنجا با قید اینجا بود و نه مطلق:

رهزن دین است و دزد عقل و دانش, عشق زن — من به رغم عقل و دین, با دزد و با رهزن خوشم
گر به دنیا روزنی از گور بر من وا کنند — تا ببینم روی زن, با گور و با روزن خوشم
زن که می گویم مراد من زن پاکیزه خوست — تا نپنداری که من بر هرزه با هر زن خوشم
پیش از این گفتم که مارا خانه برهمزن زن است — در شگفتی خود چه شد با خانه برهمزن خوشم
آن سخن با قید اینجا بود و با شرط هنوز — وین سخن در اصل تکلیف است و من اصلا خوشم
خیر جمعیت به تزویج است و من در خیر جمع — خویشتن سوزم چو شمع و با دلی روشن خوشم

(کلیات شمس، ج۳، ص۱۲۳)

و در جایی دیگر اذعان می دارد:

زن آن باشد که رنگ و بو بود او را ره و قبله — حقیقت نفس اماره ست زن در بینت انسان

(کلیات شمس، ج ٤، ص ۱۳۵)

۵- سمبل نقصان عقل

زن و مرد در انسان بودن مشترک‌اند و لفظ انسان به صورت مساوی به هر دو صدق می‌کند، لیکن از آن جا که زن در طول تاریخ بشر تحقیر شده و حتی در کتاب‌هایی که ریشه‌ی وحیانی دارند و متاسفانه مورد تحریف قرار گرفته‌اند، هم‌چون تورات و انجیل، به قدر و منزلت زن اجحاف می‌شود و مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد.

در داستان مرد و زن اعرابی، زن به شوهرش می گوید تا به کی درویشی و گرسنگی و فقر از شوهرش میخواهد که از فقر بیرون بیاید اما مرد قبول نمیکند، زن با تندی بر سخنانش پافشاری میکند، تا آنجا که مرد میگوید اگر بیش از این ادامه دهی ، تو را ترک خواهم کرد. پس زن به گریه می افتد و میگوید من اینها را به خاطر تو میگویم و ... و از او میخواهد سخن از رفتن نگوید.مرد گریه زن را تاب نمی آورد و سخنانش را می پذیرد. وقتی فرد با توجه به آگاهی یافتن و تعمیق آگاهی هایش ، خود را نظاره میکند ، نفس، خود را در خطر میبیند و کمی آرام میگیرد و ساکت میشود. ولی بعد از مدتی آرام آرام برمیگردد. چنین چیزی در سیر و سلوک وجود دارد. رفته رفته انسان آگاهیش بیشتر میشود و وجود معنویش در راستای عقل و خردش شروع به کار کردن میکنند.

در اینجا زن ضمن ذکر تمثیلی پیشنهاد می دهد و می گوید که شنیده است شاهی هست که بسیار بخشنده هست و هر که نزد او برود دست خالی بر نمی گردد. به او می گوید نزد پادشاه برو تا او که انقدر بخشنده است چیزی هم به تو بدهد تا وضع ما بهتر شود و دیگر انقدر گرسنگی نکشیم. مرد میگوید با دست خالی و بدون وسیله که نمیشود به نزد شاه رفت!

در حالیکه وقتی شاه میاید و شروع به بخشش میکند، خود بی وسیلگی ابزار دریافت بخشش اوست. یعنی اگر فقیر و دست خالی باشی چیزی به تو می بخشد. و به معنای عرفانی: وسیله (فکر) دعوی است و هستی، در حالیکه بی آلتی و نیستی لازم است که شاه چیزی به تو ببخشد !(فروزانفر،۱۳٤۸، ۸۷)

هرچه انسان بخواهد برای دریافت و تجربه و درک حقیقت تلاش کند، همان تلاش مانع او میشود. این وسیله معمولا " فکر" است. فکر باید بخوابد و سکوت متحقق بشود ، تا وصل به حقیقت صورت بپذیرد.مراقبه و سکوت، یعنی همان بی آلتی... هیچ... نیستی. زن (سنبل نفس) نمیگذارد که مرد (سنبل عقل) در کیفیت پذیرش باشد و آنچه که هست را بپذیرد. توجه داریم که در اینجا صحبت در مورد امور بیرونی نیست. زن دارد به مرد القا میکند که تو باید چیزی داشته باشی و دارای شخصیتی باشی و مرد (عقل) میگوید چیزی نداشتن برای من ضرری ندارد.

٦- منظومه‌ای تمثیلی از سمبل مکر

در داستان مفتون شدن قاضی به زن جوحی، مولانل زن را سمبل مکر دانسته است:

رو بزن کردی کای دلخواه زن جوحی هر سالی ز درویشی به فن

چون سلاحت هست رو صیدی بگیر تا بدوشانیم از صید تو شیر

قوس ابرو تیر غمزه دام کید بهر چه دادت خدا از بهر صید
رو پی مرغی شگرفی دام نه دانه بنما لیک در خوردش مده
کام بنما و کن او را تلخ‌کام کی خورد دانه چو شد در حبس دام
شد زن او نزد قاضی در گله که مرا افغان ز شوی ده‌دله
قصه کوته کن که قاضی شد شکار از مقال و از جمال آن نگار
گفت اندر محکمه‌ست این غلغله من نتوانم فهم کردن این گله
گر به خلوت آیی ای سرو سهی از ستم‌کاری شو شرحم دهی
گفت خانه تو ز هر نیک و بدی باشد از بهر گله آمد شدی
خانه سر جمله پر سودا بود صدر پر وسواس و پر غوغا بود

(مثنوی، د ٦، ب ۱۱۱۵)

نتیجه‌گیری

در ادب کلاسیک پارسی، زن حضوری غایب دارد و شاید بهترین راه برای دیدن چهره او، پرده برداشتن از مفهوم صوفیانه عشق باشد . در شعر شاعران گذشته ما، در هر زمینه ای که نامی از زن برده می شود ،کلی و یکسان است و ویژگی‌های فردی ندارند. از دیدگاه افراد امروزی ، به هر موجود که ابزاری نگاه شود ، شخصیت فردی آن وجود نادیده گرفته می شود .دوران چند ساله فئودالی و دهقانی ، اجازه درک عمیق انسانی از اگزیستانس زن را نمی داده است . مولوی عشق را به دو جهت مانع الجمع روحانی و جسمانی تقسیم می کند. مرد صوفی باید از لذتهای جسمانی دست شسته و تحت ولایت مرد مرشد ، خانه دل را از عشق به خدا آکنده سازد. زن در آثار سوبژکتیویته او در اکثر موارد ، مترادف با عشق جسمانی و نفس حیوانی شمرده می شود. در اثر منفی بودن این چهره، مرد عاشق باید وسوسه عشق او را در خود بکشد.

لذا در دینامیسم ادب کلاسیک پارسی، با جامعه مرد سالاری مواجه هستیم که سیطره آن را در تمام اُبژه ها به خصوص مثنوی معنوی می توان مشاهده کرد. بر همین مبنا مولانا با بیان راهکارهایی که با آموزش همراه است، سعی می کند به وضعیت اسفبار زنان خاتمه دهد. توانمند سازی زنان توسط مردان که شامل آگاهی بخشیدن، غیرت، کنترل و ... می باشد از جمله این راهکارهاست که البته خود دیدی منفی را در حجاب با خود خواهد داشت.

منابع و مآخذ

۱. افلاکی العارفی، شمس الدین(۱۳٦۲)، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، چ دوم.

۲. زرین کوب،عبد الحسین(۱۳۸۲)، سر نی، نقد و شرح تحلیلی مثنوی، تهران، انتشارات علمی

۳. زمانی، کریم(۱۳۸۱)، شرح جامع مثنوی معنوی، چ پنجم، انتشارات اطلاعات،

٤. فروزانفر،ب (۱۳٤۸)، قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر

۵. مولوی، جلال الدین(۱۳٦۲)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیر کبیر، چ سوم دوره ده جلدی

٦. ---------- (۱۳٦۲)، فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، چ پنجم.

۷. ---------- (۱۳٦۲)، تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات مولی، چاپ دومف دوره سه جلدی

۸. ---------- (۱۳٦۳)، مجالس سبعه، تصحیح دکتر فریدون نافذ، تهران، نشر جامی.

References

1- Aflaki Al-Arefi, Shamsuddin (1362), Manaqib Al-Arefin, edited by Tahsin Yazji, Ch II, Tehran: Book World. (In Persian)

2- Zarrinkoob, Abdolhossein (2003), Sar Ney, Critique and Analytical Description of Masnavi, Tehran: Scientific Publications. (In Persian)

3- Zamani, Karim (2002), Comprehensive Description of Masnavi Manavi, Fifth Edition, Tehran: Information. (In Persian)

4- Forouzanfar, Badi-ol-Zaman (1348), Stories and allegories of Masnavi, Tehran: Amirkabir. (In Persian)

5- Mulavi, Jalaluddin (1362), koliat e shams, edited by Badi-ol-Zaman Forouzanfar, 3rd ed. Tehran: Amir Kabir. (In Persian)

6- ---------- (1362), Fihe Ma Fihe, Edited by Badi-ol-Zaman Forouzanfar, Tehran: Amirkabir. (In Persian)

7- ---------- (1983), edited by Reynold Allen Nicholson, Ch II, Tehran: Molla. (In Persian)

8- ---------- (1363), Majalis Sab'a, edited by Dr. Fereydoon Nafez, Tehran: Jami. (In Persian)